

صحيفة الحسن عليه السلام

[11] وراستين خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست و زبون و گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش ا نشناختند و امام هم برای پرهیز از هرگونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد بناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناك همچنانكه خود در خطبهء شفشقيه اش فرمود، چنان دردناك بود كه گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد. امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حق كشی را درك می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن كس را كه در جایگاه پدرش نشسته بود را دشمن می داشت و از كردار او انتقاد می كرد. چنانكه روزی أبو بكر بر منبر سخن می گفت و امام كه در آنوقت كودكى هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: أي أبو بكر از منبر پدرم پائین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو (1). همچنین اگر مشكلی برای حكومت پیش می آمد و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت. از جمله گویند عربی نزد أبو بكر آمد و گفت: در حال احرام حج چند _____ 1 - در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده كه این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن الخطاب گفت. (*) _____